

عبد و عبودیت





مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء
محمد مصطفی و آل طاهرینش

و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون

خداوند هدف از افرینش را در ایه مذکور بیان فرموده است . اینکه من انس و جن را برای عبودیت خلق کردم. یعنی تمام عالم هستی برای این خلق شدند که انس و جن به عبودیت برسند. معلوم است این عبودیت از همه مسائل مهم تر است. لذا میتوان گفت :

. این عبد و عبودیت از همه مقامات بالاتر حتی از پیامبری

بالاتر همانطور در تشهد میگیریم اشهد ان محمدا عبده و رسوله عبودیت قبل از رسالت هست قبل از پیامبری است

گاهی اوقات به شخصی می بینی در عبودیت به درجه ای می رسی که از حضرت عیسی مقامش بالاتر و لو پیامبرم نیست نمونه عرض می کنم خدمت شما

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید:

پیرزن مشغول ذکری است

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمُجْمِلِ الْمُكْرِمِ»

خدایا شکر که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند، چرا چنین ستایش می کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست و من بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ» پیرزن گفت: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رُوحَ اللَّهِ». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر

می کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس گرفته است؟ آیا وقتی می.خواست آن را از من بگیرد به من نگاه نکرد؟ عیسی گفت چرا نگاه کرد. پیرزن گفت همین برایم .. کافی است

.ببینید یه پیرزن مقامش از حضرت عیسی بالاتره چرا چون عبده و عبودیت داره اعتراض به خدا نداره که خدایا چرا چشم منو گرفتی چرا منو فلج کردی چرا من تو این گوشه افتادم چرا از نعمت هات به من ندادی

در روایتی داریم که میگه علمای امتی افضل من انبیا بنی اسرائیل پیامبر فرمود علمای امت من از پیامبران بنی اسرائیل افضلند علمای امت مانند کی؟ یکی حضرت امام یکی رهبر شهید اینها از پیامبران بنی اسرائیل مقامشون بالاتره به .دلایل مختلف یکی اینکه

اینا علمای اسلام هستند همونطور که پیامبر اسلام افضل از همه پیامبران هست علما هم که وارثان پیامبر هستند از انبیاء بنی اسرائیل افضل هستند از پیامبران بنی اسرائیل و یکی هم اینکه آنقدر این علما برکات داشتند که این توفیقات را علمای بنی اسرائیل نداشتن

برکات حضرت امام و رهبر شهید بسیار زیاد است

در نتیجه کسانی هستند که می‌توانند در عبودیت به درجه ای برسند که از یه پیامبر بالاتر باشند

روی قبر آیت الله بهجت انشالله رفته باشید حرم حضرت معصومه، و سنگ قبر شریف ایشان بزرگ نوشته شده: العبد

کسی که عبد خداست این دیگه همه فضیلت‌ها را داره هم صبوره هم توکل داره هم شجاعت داره هم صداقت داره همه چیزش خوبه ما مشکلمون اینه که خیلیمون بنده خدا نیستیم می‌گیم بنده خدا هستیم ولی

شرک اصغر داریم. اگر بررسی بکنیم اعمالمون رو ببینیم خیلی از ما در اعمالمون مشرک هستیم مثلاً یه کسی یه عمل جراحی سختی داشته یه دکتر خیلی خوبی پیدا شد و این عمل جراحی رو انجام داد و ایشون از مردن نجات یافت. چی می‌گه. می‌گه اگر این دکتر نبود من مرده بودم. این حرف شرکه! می‌گه اگر

این دکتر نبود من مرده بودم یا مثلاً یه نفر به خاطر بدهی رفته زندان یه آدم خیری پیدا میشه می‌گه آقا من بدهی ایشونو میدم و از زندان درش میاره می‌گه اگر فلانی! نبود من بدبخت شده بودم اینم شرکه

پس چی بگه اگر در این موارد یه شخصی به ادم خوبی کرد امام صادق علیه السلام فرمود در این موارد بگه اگر خدا ایشان را وسیله قرار نمی‌داد من مثلاً مرده بودم اگر خدا این آدم خیر را وسیله قرار نمی‌داد من از زندان آزاد نمی‌شدم بدبخت می‌شدم

باید در نذر همینو بگه

الان اکثر نذرهایی که مردم می‌کنن باطله چرا باطله چون خدا در ان ذکر همیشه! میگه که یه گوسفند نذر حضرت ابوالفضل کردم مثلاً اگر مریضم شفا پیدا کرد

این نذر باطله چرا باطله

چون اسم خدا توش نیست اگر کسی بخواد نذر کنه باید حتما اسم خدا توش باشه اینجور نذر کنه بگه برای خدا بر من واجب است که مثلاً اگر مریضم خوب شد یه گوسفند

مثلاً قربانی کنم یا یه کار خیر انجام بدم یا یه اطعامی بکنم برای خدا بر من است لذا ۹۹ درصد نذرهایی که مردم انجام میدن این نذرها باطل است البته باطل است یعنی می‌تونن انجام بدن ثوابم میدن ولی اگر انجام ندن مشکلی نداره اما اگر

صیغه نذر خونده شد گفتیم برای خدا بر من است دیگه باید ادا بکنی اگر ادا
نکنی کفاره داره...

در این کتاب به جلوه های عبودیت پرداخته شده است انشالله ما هم عبد باشیم.

تابستان 1405. کرمانشاه

جلوه های عبودیت

این عبودیت در چند چیز جلوه داره یکی در **نماز** هست این نمازهای ما اکثرش دارای اشکال هست

اشکالش اینه که ما در نماز حضور قلب نداریم. خشوع نداریم درحالی که اولین صفت مومن در سوره مومنون خشوع درنمازه

قد افلح المومنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون

رستگار شدن مومنین... مومنین کیا هستند خدا می فرماید اولین علامت مومن اینه که نمازش نماز با خشوعه یعنی در اون نماز همه توجهش به خدا هست

این عبودیت از رهبری مهمتره و جلوه عبودیت هم

نماز پیدا میشه لذا نماز رهبر شهیدمون نمره اش ۲۰ بود

اگر کسی نماز نخواند بعد بگه من بنده خدا هستم ازش قبول نکنید چون کسی که بنده خداست حتماً نماز می خوانه و کسی که نماز نمی خوانه بنده خدا نیست عبد نیست.

به عبودیت نرسیده و یکی از مهمترین آثار نماز اینه که به انسان آرامش میده
جوونایی هستند قرص روانگردان مصرف می کنند قرص آرامبخش می خورند
شراب می خورند برای چی این کارو می کنن

مواد مصرف می کنند آرامش پیدا کنند ولی آرامش پیدا نمی کند آرامش در نماز
است پیامبر خدا بعد شبا تا صبح ایستاده نماز می خونه بعد شبا تا صبح نشسته نماز
می خونه آیت الله قاضی نمازش یک ساعت طول می کشه بعد می فرمود آیا این
لذتی که الان بردن تو دفعه بعدم خدا به من میده دیدم چند روز آیت الله قاضی
ناراحته گفتن آقا شما چرا ناراحتی

گفت چند روزه تو فکر اینم که اگر ما رو بردن بهشت و اونجا نداشتن نماز
بخوانیم چه خاکی به سر بکنیم نماز تو بهشت ممنوعه تو بهشت سجده کردن
ممنوعه روزه گرفتن ممنوعه یه عده ای تو بهشت میرن سجده خدا می فرماید نه
دیگه دیگه حق نداره سجده نماز و سجده و اینا مال دنیاست حالا آقای قاضی
ناراحت میگه اگه منو بردن بهشت و نداشتن نماز بخوانیم چیکار بکنیم چرا چون
پی برده که نماز

با قرص روانگردان با خنده انسان آرامش پیدا نمی کنه با خنده یه برنامه به نام
خندوانه می آمدن حالا یه برنامه هایی اجرا می کردن مردم بخندن

آقا با خنده انسان به آرامش نمیرسه یه روز یه آقایی رفت پیش روانشناس گفت
آقای روانشناس من افسردگی گرفتم چیکار کنم گفت اخیراً یه کاروان کارناوال
آمده تو شهر ما یه دلچکی توش هست خیلی مردمو می خندونه پیشنهاد من اینه که
روزی بری یه ساعت این دلچک شما رو بخندونه تا از افسردگی نجات پیدا کنی
آقای روانپزشک آقای دکتر دلچک خود منم اون دلچکی که مردم رو می خندانه
خود من هستم من افسردگی دارم همین آقای

اکبر عبدی چند سال افسردگی داشت افسردگی با چه درمان میشه با نماز با
مسجد با معنویات علی به ذکر الله تطمئن القلوب با یاد خداست که انسان آرامش
پیدا می کنه پس اگر می خوایم ببینیم واقعاً عبد خدا هستیم ببینیم که برنامه
نماز مون چه جوری متأسفانه بعضی از هیئت های عزاداری نماز تعطیل کردن به
یکی از همین هیئت ها تو همین دور و وریا

یکی از آقایان من اونجا سینه می زدم غروب تا اذان شد دیدم خبری از نماز نیست
گفتم آقا پس نماز نمی خونید گفت خیال کن ما کافریم گفت خیال کن ما
کافریم اصلاً اهمیت به نماز ندادن باز یه خانمی رفته بود تو همون قسمت زنانه
هیئت موقع اذان دیده بود اینا باز سینه می زنن گفته بود که آقا پس نماز چی

هیئت عزاداری اهمیت به نماز نمی‌دهد در حالی که امام صادق علیه السلام در آخرین لحظات عمر مبارکش فرمود همه فامیل جمع کنید همه جمع شدن آقا می‌خواد وصیت کنه فرمود شفاعت ما به کسی که به نماز اهمیت نده السلام علیک یا ابا عبدالله اشهد انک قد اقامت الصلاة شهادت میدم.

آقا شما نماز و برپا داشتید اونم که نمازی یکی از اصحاب امام حسین بریر هست بریر کسی بود که ۴۰ سال با وضوی نماز عشا نماز صبح خواند ۴۰ سال با وضوی نماز عشا نماینده نخواید تا صبح این جز اصحاب امام حسین بریر و جالبم اینه که روز عاشورا ایشون که وارد میدان شد یه نفر که آمد از لشکر عمر سعد

شما ناحقید بنا شد با هم مباحله کنند نفرین کنند و نفرین کردن و علامت نفرین بود اون کسی که حقه زنده می‌مانه اون کسی که باطله کشته میشه و اون طرف به دست بورل کشته شد و معلوم شد باز که اصحاب امام حسین بر حقه

این نمازهایی که ما می‌خونیم! این نمازهایی که ما می‌خونیم اصلاً مثلاً من به شما پول بدم بگم فلانی تو برای من دو رکعت نماز بخون این نمازی که شما بخونید من قبول نمی‌کنم از اول نماز تا آخر نماز فکرت مشغوله! باید نماز عبد، با خشوع باشه.

نقل است عده‌ای از علما در زمان طاغوت رفتن ایرانشهر

به رهبر شهید سر بزند چون رهبر اونجا تبعید بودند. موقع نماز که شد پشت سر رهبر اقتدا کردند وسط نماز یه بزغاله‌ای معلوم نشد از کجا پیدا شد اومد تو صف نماز جماعت و جا نمازا رو با دندونش می گرفت. یکی از نماز گزارا میگه ما هممون به خنده افتادیم از حرکت این بزغاله تنها کسی که در یه عالم دیگری بود رهبر شهید بود

گفت هممون بی استثنا خنده کردیم بعد از نماز خدمت رهبر شهید عرض کردیم . گفتیم آقا شما خنده نکردی؟ فرمود به چی؟ گفتیم

بزغاله‌ای که آمد تو نماز جماعت! گفت من چیزی متوجه نشدم

همون طوری که خانه امام سجاد آتش گرفت همه می گفتن النار النار امام سجاد مشغول نماز بود بعد از نماز گفتن آقا خانه شما آتش گرفت! پس شما متوجه نشدی؟ فرمود من متوجه آتش نشدم

این نماز است نه این نمازهایی که ما می خونیم امام صادق فرمود گاهی ۵۰ سال .! از یک نفر میگذره خدا یه رکعت ازش قبول نمی کنه

اگر بخوایم عبد باشیم باید نماز مونو درست کنیم نماز ما اون نمازیست که خوشا
آنان که دائم در نمازند بابا طاهر میگه الصلات معراج المومن نماز معراج مومنه
یعنی همونطور که پیامبر به آسمان رفت مومن در نماز به آسمانها بالا میره
.گفتن به امام حسن آقا این تیر به پای امیرالمومنین رفته

چه جور تیر از پای حضرت دربیاریم که آقا اذیت نشه فرمود همین که مشغول
نماز شد تیر رو در بیارید امیرالمومنین مشغول نماز شد اینا تیر رو در آوردن بعد از
.نماز آقا فرمود تیر کجا رفت

عرضکردند شما مشغول نماز بودید تیر رو در آوردم.نقل است که ۷۰ بار
امیرالمومنین در نماز از خوف خدا غش کرد یعنی مثل چوب می افتادند رو زمین
خیال می کردن از دنیا رفته

این نماز هستش که باعث می شه انسان عبد بشه بنابراین ما باید در نمازهامون
تجدیدنظر کنیم

امام سجاده علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز، آن قدر گریه می کرد تا آنکه جا نمازش تر می شد، این بخاطر خوف از خدا بود، بی آنکه جرمی داشته باشد.

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی «تا صبح نشسته نماز می خواند.» اهل البیت ص 267

در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم (ص) وقتی که نماز می خواند مانند پارچه ای می شد که در گوشه ای افتاده باشد (نوری، 1408ق، ج 1، ص 263). همچنین بنابر روایتی عایشه گفته است: «هنگامی که با رسول خدا (ص) صحبت می کردیم، همین که موقع نماز می شد حالتی به خود می گرفت که گوئی نه او ما را می شناخته و نه ما او را می شناخته ایم (همان، ص 264)

نماز و عبادت اویس قرنی

اویس که چوپان بود اما معرفت بالایی داشت شیها به خود خطاب می کرد: اویس! امشب شب سجده است. او شب تا صبح را در یک سجده می گذراند. شب بعد به خود خطاب می کرد که امشب شب رکوع است و تا صبح در یک

رکوع بود . حُجْر بن عدی از یاران امیرالمؤمنین ع ، شبی هزار رکعت نماز
می خواند. بُریر از یاران امام حسین ع آنقدر عبادت می کرد که چهل سال باوضوی
نماز عشاء، نماز صبح را می خواند. سیده نفیسه عروس امام صادق ع از زنان بسیار
عابده بود بطوری که یکی از نزدیکان او می گوید هیچگاه شب برای او بستر
نگستردم و همه شبها تا صبح عبادت می کرد و در قبری که در منزل خود کنده بود
می رفت و قرآن تلاوت می فرمود. و همیشه روزه بود و در هنگام رحلتش روزه بود

توکل بر خدا از جلوه های عبودیت

دومین علامت عبد بودن اینه که بر غیر خدا توکل نمی کنه توکلش بر خداست
میگن در سالی که قحطی بیداد کرده بود و مردم همه زانوی غم به بغل گرفته
بودند. مرد عارفی از کوچه ای می گذشت غلامی را دید که بسیار شادمان و
خوشحال است. به او گفت

چه طور در چنین وضعی می خندی و شادی می کنی؟

جواب داد که: من غلام اربابی هستم که چندین گله و رمه دارد و تا وقتی برای او
کار می کنم روزی مرا می دهد پس چرا غمگین باشم در حالی که به او اعتماد
دارم؟

آن مرد که از عرفای بزرگ ایران بود، می گوید: از خودم شرم کردم که یک غلام به اربابی با چند گوسفند توکل کرده و غم به دل راه نمی دهد و من خدایی دارم که مالک تمام دنیا است و نگران روزی خود هستم

چون توکل ندارم اگر توکل داشته باشیم اصلاً نگران از آینده نداریم از جنگ نگران نیستیم نگرانی ما نسبت به آینده به خاطر اینه که ما توکل بر خدا نداریم جناب جبرئیل جبرئیل در زندان نزد حضرت یوسف آمد و گفت: ای یوسف چه کسی ترا زیباترین مردم قرار داد؟ فرمود: پروردگار

گفت: چه کسی ترا نزد پدر محبوب ترین فرزندان قرار داد؟ فرمود: خدایم

گفت: چه کسی کاروان را به سوی چاه کشانید؟ فرمود: خدای من

گفت: چه کسی سنگی که اهل کاروان در چاه انداختند از تو باز داشت؟ فرمود: خدا

.گفت: چه کسی از چاه ترا نجات داد؟ فرمود: خدایم

.گفت: چه کسی ترا از کید زنان نگه داشت. فرمود: خدایم

گفت اینک خداوند می فرماید: چه چیز ترا بر آن داشت که به غیر من نیاز خود را باز گوئی، پس هفت سال در میان زندان بمان (به جرم اینکه به ساقی سلطان اعتماد کردی و گفتی: مرا نزد سلطان یاد کن)

و در روایت دیگر دارد که خداوند به وی وحی کرد: ای یوسف چه کسی آن رؤیا را به تو نمایاند؟ گفت: تو ای خدایم

.فرمود: از مکر زن عزیز مصر چه کسی ترا نگه داشت؟ عرض کرد: تو ای خدایم

فرمود: چرا به غیر من استغاثه کردی و از من یاری نجستی، اگر به من اعتماد می کردی از زندان ترا آزاد می کردم به خاطر این اعتماد به خلق، هفت سال باید در زندان بمانی

یوسف آن قدر در زندان ناله و گریه کرد که اهل زندان به تنگ آمدند، بنا شد
یک روز گریه کند و یک روز آرام بگیرد

پس ما اگر می‌خواهیم عبد خدا باشیم باید تو کلمون فقط بر خدا باشه همه
حواسمون به خالق باشه و به مخلوق هیچ توجهی نکنیم

.آیت الله محمد تقی با فقی که از اولیای خدا بود و در یک سفر از

نجف پیاده آمد رفت مشهد سه بار در این سفر امام زمان علیه السلام را ملاقات
کرد ایشون به جرم نهی از منکر زن شاه تبعید شد به شهرری

گویند؛ روزی در منزل نشسته بود که رئیس شهر بانی شهر ری وارد شد و پس از
سلام و اجازه جلوس نزدیک در اتاق نشست و عرض کرد: آقا من از طرف
مقامات مافوق خود مأموریت دارم آنچه مورد احتیاج شماست، فراهم می‌کنم.
ایشان مظهر توحید و توکل بودند، ناراحت شده و گفتند: تو چکاره‌ای که ادعای
برآوردن جمیع حوائج مرا می‌کنی؟ جواب داد: من رئیس شهر بانی هستم. ایشان
گفتند: من الان احتیاج دارم که در این هوای صاف و آفتابی ابری در صفحه
آسمان ظاهر شود و برای طراوت زمین باران ببارد، تو می‌توانی چنین خواسته‌ای
را انجام دهی؟ جواب داد: نه نمی‌توانم، ایشان گفتند: مافوق تو چه طور؟ مافوق

ما فوق تو و شاه مملکت چه طور؟ جواب منفی بود. ایشان فرمودند: پس تو که به عجز خود و همه سران مملکتی اقرار داری و به گدائی آنها اعتراف می کنی چگونه می خواهی نیازهای مرا برآوری؟ برخیز و دیگر از این گونه حرفهای شرک آمیز زن. رئیس شهربانی خجل زده برخاست و دانست که با این مجسمه توکل و توحید نمی تواند طرف شود

.توکل به این معناست که امید انسان فقط به خداست و به غیر خدا امید

.ایه الله قاضی میگه اینکه من همیشه فقیرم

به خاطر اینه که قبل از اینکه آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید بشه یه روز ایشونو دیدم گفتم آقا شما به مرجعیت می رسی وقتی که به مرجعیت رسیدی حواست به ما باشه این حرفو که زدم خدا خیلی بدش آمد گفت حالا که اینجوری شد تا آخر عمر تو رو فقیر قرار میدم

که دیگه به غیر من توجه نکنید چون گاهی اوقات بعضی از اولیا خدا هم اشتباهاتی دارند البته حرام نبوده حرف حرامی نزده ولی برای کسی که ادعا دارد ولی خداست بیاد به غیر خدا توکل بکنه خدا بدش میاد

.حسنات الابرار سیئات المقربین حسنات الابرار یعنی آدمای عادی

یه کارایی انجام میدن براشون حسنه می نویسنند ولی همین حسنه برای مقربین سیئه
است گناهه یه سری چیزایی بهشون میگن ترک اولی برای من و شما حلاله مثلاً
نماز شب نخوندن برای ما جایزه ولی نماز شب نخوندن برای پیامبر خیلی بده
پیامبر نماز شبش واجب بوده پیامبر نماز شب نخونه خدا بدش می بره یا قضا شدن
نماز صبح.

برای شما که مردم عادی هستید قضا شدن نماز صبح الان عادیه خیلیا هستن نماز
صبحشون در طول سال بارها و بارها قضا می شه ولی آیت الله نخود کی که ادعا
می کنه ولی خدا هستند یه روز نماز صبحش قضا شد عصر پسرش مرحوم شد
خودش گفت خدا منو فوری مجازات کرد نماز صبح قضا شد دیگه مواظبم تا
آخر عمر نماز صبح قضا نشه اگر قضا بشه منتظرم یه بلای خدا سرت بیاره چرا
.چون حسنات الابرار سیئات المقربین سیئات

در حدیث قدسی آمده که خدا قسم خورده گفته به عزت و جلالم قسم هر
کسی به غیر من امید داشته باشه امیدشو ناامید می کنم. هر کسی سراغ غیر من بره
.حواسش به غیر من باشه

من مالک دنیا هستم من پادشاه دنیا هستم همه کارا به دست منه تو میری از یه
مخلوقی که دو دقیقه نفس نکشه می میره کمک می خواهی؟

یکی از شخصیت‌هایی که خیلی توکلش عالی بود و از این اشتباهاتم نداشت
حضرت امام بود. حضرت امام خیلی توکلش عجیب بود وقتی که عراق به ایران
حمله کرد و خیلیا دچار اضطراب و ترس شدند حضرت امام فرمود یه دزدی آمد
یه سنگی انداخت و رفت

وقتی که آمریکا می‌خواست حمله بکنه خلیج فارس بعضی از مسئولین دچار
ترس شدن گفتن آقا ما نمی‌تونیم با آمریکا بجنگیم آمریکا ناوهاشو آورده فلان
شده حضرت امام فرمود آمریکا هیچ غلطی نمی‌تونه بکنه و همینجورم شد دیدیم
در طول این ۴۷ سال آمریکا هیچ غلطی نتونست بکنه یعنی بیاد کشور و تصرف
کنه بعضی از

بزرگان ما به شهادت رساند ولی باز هیچ غلطی نتوست بکنه
بنابراین مهم‌ترین مسئله عبودیت توکله و توکل یعنی مواظب باشید تا برامون
اتفاقی پیش میاد

بینیم حواسمون کجا میره آقا ما یه فامیلی داریم تو مثلاً دادگاه زنگ بزنینم و
مشکل ما را حل کنه نه اول وضو بگیر دو رکعت نماز بخون از خدا کمک بخواه
بعدم از وسایلم کمک بگیر

امام حسین(ع) در آغاز حرکت خویش از مدینه تنها با توکل بر خدا این راه را برگزید و در تمام مسیر تنها تکیه گاهش خدا بود، حتی توکلش بر یاران همراه هم نبود. از این رو از آنان خواست که هر کس می خواهد برگردد و همین توکل باعث شد هیچ پیشامدی نتواند در عزم او خلل وارد کند.

در وصیتی که به برادرش محمدبن حنفیه در آغاز حرکتش از مدینه داشت، ضمن بیان انگیزه و هدف خویش از قیام در پایان فرمود: «ما توفیقی اءلاً بالله علیه توکلت و اءلیه اُنیب» هر توفیقی دارم از خدا است و بر او توکل می کنم و بسوی او انابه و تضرع و دعا می نمایم. و یا در خطبه هایی که در روز عاشورا ایراد نمود، جمله «انی توکلت علی الله ربّی و ربکم» را بیان کرد که بیانگر همین روحیه است.

سیدالشهدا(ع) در تمامی حالات و در بحرانی ترین پیشامدها با یاد خدا آرامش می یافت و این اطمینان قلبی را به خاندان و یارانش نیز منتقل می کرد. حضرت وقتی برای اصحابش خطبه می خواند، آغاز آن را حمد و ثنای الهی قرار می داد. در صبح عاشورا وقتی سپاه دشمن به سویش می آید، می فرماید: «خدایا در هر گرفتاری، تو تکیه گاه منی».

امام و یاران پاکباز او شب عاشورا را مهلت گرفتند تا این که بتوانند تا صبح به نماز و قرآن و ذکر خدا پردازد.

در روز عاشورا در اوج سختی ها حضرت یک لحظه از یاد خدا غافل نبود و پیوسته ذکر: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» بر زبانش جاری بود.

وقتی کودک شیرخوارش را بر روی دستانش به شهادت رساندند، این گونه فرمود: «آنچه تحمل این مصیبت را آسان و هموار می سازد، این است که جلوی چشم خداوند است و او می بیند و شاهد است».

یاران حضرت نیز همگی این گونه بودند، نمونه آن مسلم بن عقیل است. وقتی دستگیر شد و او را برای کشتن به بالای دارالاماره می بردند، زبانش به ذکر حق گویا بود و دلش به یاد معبود می گفت: «الحمد لله علی کل حال» و پیوسته «الله اکبر» می گفت و از خدا مغفرت می طلبید و بر فرشتگان و فرستادگان الهی صلوات و درود می فرستاد.

جناب آیت الله سیدعباس قوچانی وصی مرحوم آیت الله علی آقا قاضی برای اینجانب نقل کرد که مرحوم علی آقا قاضی معمولاً در حال تردد بین نجف و کوفه بودند و من مطمئن بودم که ایشان پولی در بساط ندارد و برایم همیشه جای سؤال بود که مخارج این رفت و آمد بین نجف و کوفه چگونه تامین می شود تا اینکه یک روز که ایشان عزم کوفه را داشت از خانه خارج شدند و من مخفیانه پشت سر ایشان راه افتادم... ایشان از میان بازار عبور کرد تا به ترمینال رسید و مستقیم رفت که سوار ماشین شود، ناگهان دیدم که درست هنگامی که مرحوم قاضی پایش را روی پله ماشین گذاشت سیدی به سرعت آمد و مقداری پول به قاضی داد. ایشان برگشت نگاهی به پشت سر کرد لبخندی زد و به من فهماند اگر انسان صبر کند و توکل نماید، خداوند اینگونه می رساند.» [اسوه عارفان، گفته ها و ناگفته ها درباره مرحوم قاضی ره، ص 81 حسن زاده، صادق،]

عملیات محرم بود که رزمندگان از شش ماه پیش برای انجام آن آمادگی پیدا کردند. در حالی که ماهواره های امریکا و فرانسه کل منطقه های عملیات را فیلمبرداری می کردند، عملیات محرم با کمال رعایت مسایل امنیتی و حفاظتی انجام گرفت. شب عملیات آسمان کاملاً مهتابی و منطقه عملیات در دید کامل

دشمن قرار داشت . ان روز همه فرماندهان مضطرب بودند که نیروها در شب عملیات چگونه جابجا شوند . بنا بود یک مسیر طولانی را پیاده روی کرده و پس از چندین ساعت بر قلب دشمن حمله کنیم که به علت روشنی هوا، دشمن سریع متوجه می شد و حمله را دفع می کرد. برخی دوستان گفتند دعا کنید؛ و رزمندگان شروع به دعا و توکل بر خدا و ائمه کردند. نزدیک غروب بود که ابرهای سیاهی در آسمان پیدا شد و کل منطقه را پوشش داد. این امر هرگز اتفاقی نبود. تمام کارشناسان جنگ این اتفاق که درست چند ساعت پیش از عملیات، آسمان روشن و مهتابی به وسیله ابرهای سیاه پوشیده شود را یکی از معجزات جنگ می دانستند ان شب باران شدیدی شروع به باریدن گرفت. این معجزه زمانی خود را نشان داد که صدام در همان عملیات و از چندی پیش با تبلیغات فراوان به رزمندگان هشدار داده بود که با ورود سلاح جدیدی به میدان جنگ تمام جوانان ما را به آتش خواهد کشید . با بارش باران ، تمام این سلاح ها از کار افتاد و حربه دشمن نقش بر آب شد

توکل عجیب حضرت امام: وقتی امام در نجف زندگی می کردند، یک روز احمد آقا خدمت امام رسیدند و عرضه

کردند: صاحب‌خانه تقاضای اجاره‌ی عقب افتاده را دارد. امام فرمودند: بگو خانه را

می‌فروشی؟! احمد آقا: اجاره دیر شده! خانه را بخریم؟! امام فرمودند: تو کل بر خدا؛

ولی احمد آقا به صاحب‌خانه هیچ نگفتند، فردا باز صاحب‌خانه آمد و تقاضای اجاره

کرد. امام به احمد آقا فرمودند: مگر نگفتی فروشنده‌ی خانه هستی؟ احمد آقا آمد

و پیغام امام را به صاحب‌خانه داد. صاحب‌خانه گفت: بله مشتری هم دارم بیست

هزار تومان. امام فرمودند: فردا بعد از ظهر بیایند تا قولنامه خانه را بنویسیم.

احمد آقا

با تعجب گفتند: با چه پولی؟ امام فرمودند: توکل بر خدا. فردا بعد از ظهر چند نفر از

خمین به نجف آمدند و به امام گفتند: ما سر راه مکه هستیم، مقداری پول داریم که

می خواهیم نزد شما به امانت بگذاریم. امام قبول کردند به شرط دخل و تصرف در

آن. احمد آقا به امام عرض کرد: آقا چه طور پول را برخواهی گرداند؟ امام فرمودند:

توکل بر خدا. بعد از یک ساعت اهالی خمین برگشتند و به امام گفتند: سفر ما

درست نشد، می‌خواهیم برگردیم و امانت خود را خواستند. امام پول آن‌ها را دادند.

احمد آقا گفتند: حالا با چه پولی خانه را می‌خرید؟! امام فرمودند: توکل مان بر

خداست، یک ساعت به نوشتن قولنامه مانده بود که حاج مرتضی پسندیده (برادر

بزرگ امام) از خمین آمدند و به امام گفتند: املاک وراثتی در خمین را فروختیم؛ این

...بیست هزار تومان سهم شما است

فدا کردن هرچه داریم در راه خدا از جلوه های عودیت است...

یکی دیگر از شئونات عبودیت اینه که انسان همه چیزشو فدای خدا بکنه در این رابطه یک داستان واقعی هست

حدود هشتاد سال پیش یکی از علمای اصفهان که از سادات خیلی اصیل  هم هستند ، دهه اول محرم بوده ، به یکی از روستاهای اطراف منبر می رود. آن روز برف سنگینی می آمده است

وقتی روضه اش تمام می شود باید به یک روستای دیگر با فاصله مثلاً یک  فرسخ برود

نقل می کند : عباى زمستانىم را به سر کشیدم و سوار بر الاغ شدم و رفتم.  برف سنگینی می آمد. مقداری که آمدم احساس کردم ، گویا یک سوارِ دیگر از پشت سر من ، دارد می آید

حدس زدم یه نفر از روستا آخرش آمده مراقب من باشد

«بعد آن آقا که پشت سر من می آمد گفت: «آسید مصطفی سلام علیکم»

. «گفتم: «سلام علیکم»

گفت: «مسئله» یعنی سوالی داشتم؟

. «گفتم: «بفرمایید»

گفت: «آیا در روز عاشورا دشمن بر جسد حضرت سیدالشهداء اسب

تاخت؟

. گفتم: «بله من در تاریخ خوانده ام که چنین کاری کرده اند»

«آن آقا گفتند: «و اسب ها هم بر بدن رفتند؟ »

».گفتم: «بله در تاریخ هست که اسب ها هم بر بدن رفتند 

مدتی گذشت و یک خورده جلوتر آمدیم. باز آن آقا گفتند: «آسید  مصطفی! آیا متوکل عباسی خواست قبر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را،
«منهدم کند؟»

».گفتم: «بله سعی کرد که از بین ببرد 

».گفت: «گاوها را فرستاد که قبر را شخم بزنند و مساوی کنند؟ 

».گفتم: «من در تاریخ خوانده ام که فرستادند اما گاوها نرفتند 

گفت « چطور؟ اسب که حیوان نجیب و خوش فهمی است و در عالم  خودش بیش از گاو متوجه می شود ، اما بر جسد و بدن مبارک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) رفت ولی آن گاوها حتی بر قبر مطهر هم نرفتند و قبر را «!از بین نبرند؟

آقا سید می گوید : من به فکر رفتم که عجب سوالی شد! این از محدوده  توانائی فکری این آبادی و این منطقه بیرون است! داشتم به جوابش هم فکر می کردم.

گویا حس کردم از همان پشت سر نوری به دلم افتاد و جوابی برای این  سوال به نظرم آمد.

«گفتم : « البته این قضیه یک جوابی دارد »

« گفتند : « چی هست؟ »

گفتم: «روز عاشورا حضرت سید الشهداء (علیه السلام) خواسته بودند که  هر چه دارند را برای خدا بدهند حتی این یک مشت استخوان را گذاشتند وسط و خودشان اجازه دادند و خودشان خواسته بودند که اسب بر بدن مبارکشان برود. خود حضرت خواستند هر چه داشتند را در راه خدا داده باشند

اما در جریان متوکل، اینها می خواستند آثار حضرت را از بین ببرند 

نظر امام حسین (علیه السلام) بر از بین رفتن آثارشان نبود، از اول خود  حضرت می خواستند، آثارشان محفوظ بماند تا مردم به این وسیله بهره ببرند و «مقرب به خدا شوند».

«آن آقا که پشت سر بود، فرمود: «درست است 

آقا سید مصطفی می گوید: بعد پشت سرم را نگاه کردم دیدم هیچ کسی  نیست حتی جای پائی غیر از همین مسیری که من آمده ام، نیست... (فهمیدم حضرت ولی عصر علیه السلام بوده اند)

عبد از مولای خود حیا می کند....

کسیکه عبد واقعی خداست در مقابل مولای خود معصیت نمی

کند. بلکه همیشه خدا را ناظر اعمال خود می داند

حضرت امام می فرمود: عالم محضر خداست در محضر خدا

معصیت نکنید...

چهل سال پای خود را در هنگام خواب دراز نکرد

درباره میرداماد آمده است که: مدت چهل سال پای خود را در

هنگام خواب دراز نکرد و می گفت: چگونه در حضور خدا پایم را

دراز نمایم؟ و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و در هر شب

پانزده جزء قرآن مجید تلاوت می نمود

عبد واقعی از عشق به مولای خود روز و شب نمی شناسد و بی قرار است...

...از بس گریه کرد کور شد

حضرت شعیب بخاطر عشق به خدا شبانه روز گریه می کرد تا اینکه کور شد. خدا او را بینا کرد دوباره انقدر گریست تا کور شد. خدا باز او را بینا کرد اما شعیب بر اثر گریه زیاد کور شد. ندا آمد چرا اینقدر گریه می کنی؟ شعیب عرض کرد از محبت بتو است که اشکم سرازیر میشود...

دوباره ایه الله قاضی آمده که مرتب شب بلند میشد مانند کسی که می داند معشوق او بیدار است و عاشق چگونه در این حالت بخوابد؟

در حدیث قدسی است که دروغ گفته کسی که بگوید عاشق

خدا هستم بعد شب تا صبح در خواب باشد!

سید باقر شفتی

درباره عبادت او نوشته‌اند: از نیمه شب تا صبح مشغول گریه «

وزاری و تضرع بوده و در صحن کتابخانه‌اش مانند دیوانگان

می‌گردید و دعا و مناجات می‌خواند و بر سر و سینه‌اش می‌زد. و چنان

بی اختیار ناله وزاری او بلند می‌شد که اگر همسایگان بیدار

بودند، می‌شنیدند.

در اواخر عمر، آن قدر گریه کرده بود و ناله و بی‌قراری نموده بود

که به بادفتق مبتلا شده بود و پزشکان هر چه معالجه

می‌نمودند، فایده‌ای نداشت. به همین جهت او را از گریه منع کرده و

گفتند: گریه بر تو حرام است زیرا باعث زیادی بادفتق می‌شود. پس

هر گاه به مسجد می‌رفت تا او نشسته بود، روضه خوانان بالای منبر

نمی رفتند. مگر زمانی که از مسجد خارج می شد و اگر روضه خوانی
بالای منبر می رفت و او حضور داشت، سید بر نمی خواست و باز گریه
می کرد.

یکی از نزدیکان او می گوید: با آن مرحوم به یکی از روستاها
رفتم. شب رادر راه گذرانیدیم. سید بمن فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم تا
بخوابم. سید وقتی خیال کرد که من خواب هستم، برخاست و مشغول
نماز شد. به خدا قسم دیدم که بندهای شانه و اعضایش می لرزید به
طوری که کلمات را از شدت حرکت فکین و اعضا، تکرار
می نمود تا آن را صحیح ادا کند.» «داستانهایی از زندگی علماء
ج 1 و ج 3»..... شهید سید مجید کلوشادی که مدفون در گلزار شهدا
ی کرمانشاه است و افرادی به این شهید متوسل شده و حاجت
گرفته اند، از نسل ایه الله سید محمد باقر شفتی بودند.

روزی مرحوم آیت الله العظمی محمد علی اراکی (ره) در درس

فرمودند: قرآن کریم می فرماید

وقتی حضرت یوسف (علیه السلام) به اشاره زلیخا وارد مجلس زنان

اشراف شد، از بس که جمال دلآرایی داشت، چنان زنان از خود بی

خود و غافل شدند که با چاقو دست های خود را بریدند و متوجه

درد و خون نشدند.

.

در این لحظه مرحوم آقای اراکی در حالی که صدایشان می لرزید

و اشک بر محاسن نورانی شان جاری بود، با دست هایشان محکم

. بر سرشان کوبیدند

و فرمودند: خاک بر سرت محمد علی! چرا تو در نماز چنین نیستی

؟! معشوقِ حقیقیِ عالم، خداست

.

زنان مصری، مجذوب جمال یک مخلوقِ خدا شدند تو چرا محو
جلوه خالق نمی شوی؟! تو چرا در نماز خشوع و خضوع نداری؟!
!چرا افکار گوناگون در وقت نماز، بر وجودت حاکم است؟

چرا ملاصدرا یکشبانه روز گریه کرد؟ زمانی که فیض کاشانی در
قمصر کاشان زندگی می کرد، پدر خانمش، (ملاصدرا)، چند
روزی را به عنوان میهمان نزد او در قمصر به سر می برد
در همان ایام در قمصر، جوانی به خواستگاری دختری رفت

والدین دختر پس از قبول خواستگار، شرط کردند که تا زمان عقد
نه داماد حق دارد برای دیدن عروس به خانه عروس بیاید و نه
عروس حق دارد به بیرون خانه برود. از این رو، عروس و داماد که
عاشق و شیدای همدیگر بودند و می خواستند همدیگر را ببینند، به

فکر چاره ای افتادند که نه با شرط مخالفت بشود و نه والدین
عروس متوجه بشوند.

لذا عروس حيله ای زد و گفت: من فلان موقع به قصد تکاندن فرش
به پشت بام می آیم و تو هم داخل کوچه بیا، همدیگر را ببینیم
در آن وقت مقرر، دختر فرش خانه را به قصد تکاندن به پشت بام
برد و فرش را تکان می داد و داماد هم از داخل کوچه نظاره گر
جمال دلنشین عروس خانم بود و مدام این جملات را می خواند

اومدی به پشت بونی اومدی فرش و تکونی
اومدی گردی نبونی اومدی خودت و نشونی

در این حال، عارف بزرگوار، ملاصدرا از کوچه عبور می کرد و
این ماجرا را دید و شروع به گریه کردن کرد

او یک شبانه روز بلند گریه می کرد تا این که فیض کاشانی از او پرسید: چرا این گونه گریه می کنی؟

ملاصدرا گفت: من امروز پسری را دیدم که با معشوقه خود با خوشحالی سخن می گفت. گریه من از این جهت است که این همه سال درس خوانده ام و فلسفه نوشتم و خود را عاشق خدای متعال می دانم اما هنوز با این حال و صفایی که این پسر با معشوقه خود داشت من نتوانستم با خدای خود چنین سخن بگویم. لذا به حال خود گریه می کنم.

داروی همه دردها

حجت الاسلام عبدالقائم شوشتری می گوید: به مرحوم علامه طباطبائی عرض کردم: «من چله نشستم؛ عبادت ها کردم؛ خدمت بزرگان رسیدم و ... اما مشکلم حل نشد!» ناگهان حال ایشان

دگرگون شد و دست بر صورت نهادند و گریستند و در میان گریه فرمودند: «داروی همه دردها خداست! داروی همه دردها خداست

جناب شیخ رجبعلی خیاط (ره) شبی فرهاد کوه کن را در خواب می بیند و به او می گویند: «شما که چنین استعدادی در عشق داشتی، چرا عاشق خداوند نشدی؟ آخر عشق به شیرین کجا و عشق
»!به شیرین آفرین کجا

فرهاد آه سردی کشیده می گوید: «افسوس! در آن زمان کسی نبود که حتی برای یک مرتبه به من بگوید که امکان عاشق شدن خدا نیز وجود دارد و اگر شما این مطلب را می گوید به برکت محمد و
»آل محمد (ص) است که این گونه آگاه شده اید

کسی که عبد است غیر از مولای خود را نمی بیند...

کسی که عبد است همه جا خدا را می بیند

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم

بهر جا بنگرم کوه و در و دشت* نشان روی زیبای ته وینم

سخن امیر مؤمنان علی (ع): "هیچ چیزی را مشاهده نکردم، مگر

"اینکه خدا را قبل از آن، بعد از آن و با آن دیدم

و شعر سعدی: "دوست نزدیک تر از من به من است // وین عجب

"تر که من از وی دورم

.بر مبنای توحید خالص است

کسی که عبد است از غیر خدا هراس ندارد...

از امیر مومنان سوال کردند نترسیدی به جنگ عمرو بن عبدود رفتی؟

فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که یک لحظه غیر خدا را

عبادت نکرده است!

کسی که عبد است همه اوامر و نواهی مولای خود را انجام می دهد...

افرادی داریم خداپرست ولی به چند دستور خدا عمل می کنند و به اکثر دستورات مولا عمل نمی کنند و نواهی مولا را هم ترک نمی نمایند.

مسلمانانی که نماز می خوانند از بیست درصد بیشترند؟

مسلمانانی که روزه می گیرند از 15 درصد بیشترند؟

مسلمانانی که خمس و زکات می دهند از ده درصد بیشترند؟

مسلمانانی که جهاد می کنند از پنج درصد بیشترند؟

مسلمانانی که امر بمعروف می کنند می کنند از پنج درصد بیشترند؟

اینها عبد نیستند!

